



گاهنامه روشنا
شماره هفتم / دی ۱۴۰۱

نقش مادر در تربیت فرزند

شبی که انتها ندارد

زن زندگی آزادی

حجاب یک مانع بزرگ



تور بدن گردی ۲

شبی که انتها ندارد ۸

حجاب یک مانع بزرگ ۶

زن زندگی آزادی ۱۶

مصاحبه روشنا ۲۰



گاهنامه روشنا
شماره هفتم / دی ۱۴۰۱

روز نویسنده ۱۲

گلابی کال ۱۴

حامیان شعار ۱۸

زندگی با عزت یا ذلت مسئله این است ۴

نقش مادر در تربیت فرزند ۱۰

الشمس الحمرن

• صاحب امتیاز: تشکل اسلامی دانشجویان مستقل

• تاریخ انتشار: ۱۳ دی ۱۴۰۱

• موضوع: سیاسی اجتماعی

• مدیر مسئول: زینب صیادی

• سردبیر: مهسا زینلی

• طراح جلد و صفحه آرا: حدیثه ذاکری «۰۹۳۶۷۴۸۶۸۲۷»

• هیأت تحریریه: فاطمه نصیری، محمد رضا واصف، محمد امین شبانی،

مهسا زینلی، فاطمه حسین بیگی، سارا فصیحی، فاطمه رضانی،

فاطمه سلگی، الهام همائی، زهرا بادینلو

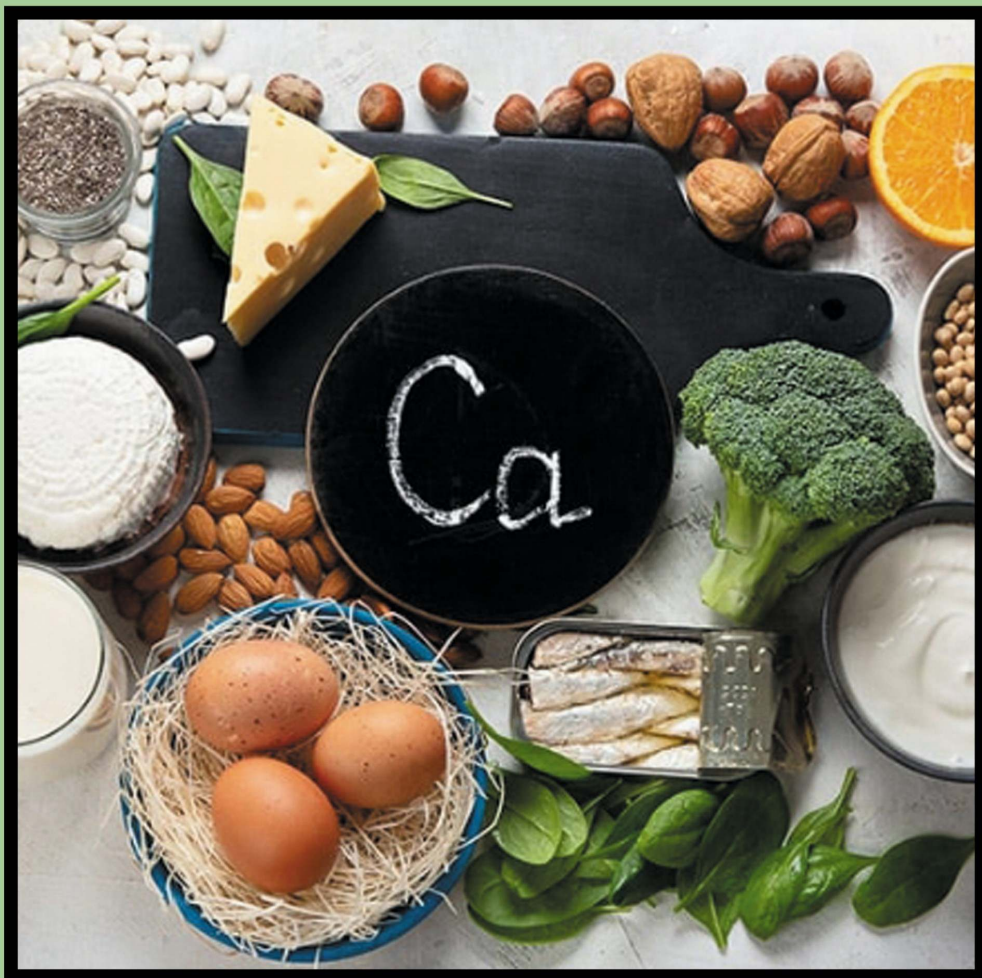
• ویراستار: فاطمه نصیری، سارا فصیحی



این قسمت: کلسیم فعال می شود
 ۱. نمی دانم کدام کتاب را دیشب خوانده بودم ... گری بود یا اسنل... شاید هم کوئیرا به هر حال فضا فضای علم بود... در خواب این دانشجو! چه غوغایی به پا بود ...
 ۲. سر به سر سلول ها هر طرف با فریاد... نعره می زد یک شخص نامش استئوکلاست...
 ۳. هاش سی ال ها می ساخت
 ۴. آنزیم ها می پروراند ... می داد او بنیان استخوان را برپاد...
 ۵. ناگهان وارد صحنه شد سر زده، بی پروا... او همان ناجی بود
 ۶. ناجی ماتریکسی...
 ۷. بی محابا، بی ترس چون اسطوره ی داستان ها...
 ۸. او بسی فعال بود، بی غم و پر کار بود ... گشته بود او فعال ... با موادی پر ز بار ...
 ۹. ویتامین ۳ د بود. چه توانا می زدا!
 ۱۰. رفته بود در روده، دست ها بگشوده... چند دسته Ca^{2+} زانجا برپوده... دستشان بگرفته او، چونان مار کوپولو در جهان پیموده!
 ۱۱. در سیاهرگ های جهاز هاضمه
 ۱۲. در اتاقک های قلب و هر جا لازمه
 ۱۳. گشته پرخیده، هر جا استخوانی می دیده...
 ۱۴. یک، دو یون از کلسیم میگذاشته
 ۱۵. از برای خویشتن هیچ بر نمیداشته
 ۱۶. تا نیاید بر شبکه آندوپلاسمی عضلات فشار...
 ۱۷. یا نگیرد آن طرف صاحب بدن سندروم پای بی قرار
 ۱۸. یا که از تحریک اندامش نگردد او مهار
 ۱۹. تا که آگزوز های سلولیش باشند برقرار

۲۱. تا که خویش منعقد گردد
 بشد پاره رگش
 ۲۲. توری ای سازد ز فیبرین و ما
 بقی بخش های سلولار
 ۲۳. پس بدین سان هست ۳ د یک
 سوار بی قرار، یک یل قادر و بی
 همتا - یآوری تاثیر گذار
 ۲۴. یک عزیزی کز پاراتورمون متاثر
 می شود
 ۲۵. این یکی یاری گر و استئوکلاست
 تخریب گر
 ۲۶. هردو اما تحت فرمان یک ارگان
 یک نفر
 ۲۷. مجمعی از آرزو ها می کنند
 ۲۸. هیچ می بینی که چه کار ها می
 کنن؟
 ۲۹. در پس این ماجرای پیچ پیچ
 ۳۰. مثل نفرون های کلیه هرگز
 میچ
 ۳۱. راستی رفت از خاطر م یادش
 کنم
 ۳۲. آن یکی یار با همت و والا وقار
 ۳۳. با برایش بردر چه کارها می کنه
 ۳۴. تحت فرمان هورمون کلسیم رو
 مجزا می کنه
 ۳۵. می زنه برگشت هرچی لازم
 هست در پس سیستم او هم
 ایستایی رو برپا می کنه
 ۳۶. اونم از پاراتورمون دستورش میاد
 می کنه هر کار از دستش بیاد
 ۳۷. با عدالت خوب و بد رو تنظیم
 می کنه
 ۳۸. هر کسی اضافی باشه جاش اون
 بیرونه!
 ۳۹. اینم از دستیار آخر تو راه جذب
 کلسیم
 ۴۰. این چنین جمع است ساختمان
 استوم...
 ۴۱. وه نگر کن چون تقلا می کنند
 ۴۲. این آیا ز عشق ماها می کنند؟
 ۴۳. در نگاه کلسیم انسان کسی
 ست؟
 ۴۴. یا برای vit ۳ د کلسیم معشوقکی

تور بدن گردی!



محمد رضا واصف





زندگی با عزت یا ذلت مسأله این است...

فاطمه نصیری

تسخیر لانه جاسوسی

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران استراتژی دو ستونی آمریکا در منطقه را که بر پایه های قدرت اقتصادی عربستان و قدرت نظامی حکومت پهلوی در ایران، و با هدف حفظ منافع منطقه ای خود و مقابله با نفوذ شوروی، بنا شده بود؛ با چالش جدی مواجه کرد. از این رو مرکزیت سفارت، پوشش دیپلماتیک برای شکست یا به انحراف کشیدن نظام نو بود که به گفته جواد منصوری، فرماندهی سپاه پاسداران وقت، جریان تجزیه طلبی توسط آنان فعال شده و قرار بر این بود که ایران به ۸ قسمت تقسیم شود تسخیر لانه جاسوسی به دلیل اثرگذاری آن بر تحولات بعدی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این حرکت از یک سو اهت پوشالی آمریکا را درهم شکست و از سوی دیگر پژواک فریاد مظلومیت و آزادگی مردم مسلمان ایران، در سراسر دنیا بود. این حرکت تا بدانجا حائز اهمیت بود که امام خمینی آن را انقلاب دوم، انقلابی

بزرگتر از انقلاب اول نامیدند این واقعه که در ادبیات سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تسخیر لانه جاسوسی و در ادبیات رسانه ای غرب، بحران گروگان گیری در ایران، خوانده می شود؛ به دوران ۴۴۴ روزه ای از دشمنی سیاسی-نظامی میان دولت انقلابی ایران و ایالات متحده آمریکا گفته می شود که در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (برابر با ۴ نوامبر ۱۹۷۹) با حمله حدود ۴۲۰ دانشجو که بیش از ۲۰۰ نفرشان، دانشجوی دانشگاه شریف و گروهی نیز از دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه تهران بودند، به سفارت آمریکا در تهران آغاز شد و با به گروگان گرفته شدن ۶۶ دیپلمات آمریکایی به یکی از عمده ترین بحران های بین المللی تبدیل شد. گروگان گیری در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۵۹ (برابر با ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱) با پذیرش قرارداد الجزایر از سوی دولت های ایران و ایالات متحده آمریکا پایان یافت. در کتاب بحران سال آخر ریاست جمهوری کارتر، خاطرات همیلتون جردن، آمده که بعد از تسخیر لانه

جاسوسی، وی در جلسه با اعضای دولت کارتر گفت که با دیپلمات های خود در سفارت و همچنین وزیر امور خارجه -ابراهیم یزدی- و نخست وزیر -مهدی بازرگان- برای آزادی افراد گروگان گرفته شده از سفارت، در ارتباط است. احمد خمینی همچنین در خاطرات خود خاطر نشان می کند که فردای تسخیر لانه جاسوسی، آقای مهندس بازرگان از نخست وزیری اسعفا داد و امام نیز بلافاصله پذیرفتند و شورای انقلاب مسئولیت اداره کشور را بر عهده گرفت. هرچند بازرگان می پنداشت که با استعفای او مخالفت شود و برای پذیرش جدید، شرط و شروطی از جمله آزادی آمریکایی ها خواهد گذاشت در این حرکت، اسناد بسیاری به صورت خرد شده و تعدادی نیز بصورت کامل به دست آمدند. این اسناد غیرقابل خدشه، از اسرار جاسوسی ها و دخالت های بیشمار آمریکا در ایران و کشورهای مختلف جهان پرده برمی داشت و اسامی

بسیاری از عوامل و رابط ها و جاسوس های آمریکا، در ارتباط با دستگاه های مختلف پهلوی و احزاب و روحانیت و همچنین انواع شیوه های جاسوسی و تحرکات سیاسی این کشور را در مناطق مختلف جهان، افشا می کرد. سندهای به دست آمده از سفارت، بتدریج در بیش از پنجاه جلد کتاب تحت عنوان اسناد لانه جاسوسی آمریکا در ایران، منتشر گردید. هرچند همه آنچه در سفارت آمریکا بود برای مردم توضیح داده نشد و برخی از این کتب نیز در بازار کنونی یافت نمی شود. بعلاوه تعداد قابل توجهی از اسناد هرگز فاش نشده و بدست افرادی خاص افتاد که از قبل میدانستند به دنبال چه بروند. پیروزی انقلاب در تاریخ ۱ بهمن ۵۷ رقم خورد و فاصله ای که تا ۱۲ بهمن در تاریخ لحاظ میشود، فرصتی بود برای نفوذ و دستکاری اطلاعاتی این افراد دانا در نگاهی دقیق تر، اقدام تسخیر لانه جاسوسی در واقع بدون هماهنگی شورای انقلاب و امام و بصورت

خودسرانه، به دستور موسوی خوئینی ها انجام گرفت. دانشجویانی که موسوم به دانشجویان پیرو خط امام بودند، در حقیقت اعضای گروه فرقان از شاگردان موسوی خوئینی ها را تشکیل می دادند که برنامه ریز ترور شهید مفتح و شهید مطهری نیز محسوب می شوند. فاجعه ناشناخته ماندن این افراد، آنجا خود را نشان می دهد که مشاورین اختصاصی ۵سال اول ریاست جمهوری نیز از اعضای این گروه بودند. از مخالفان این جریان میتوان به پسر شهید مطهری اشاره کرد. به گفته علی مطهری، تسخیر سفارت اقدامی نسنجیده و غیرضروری بود که مخرب چهره انقلاب اسلامی شد. بدین وسیله این معنا در اذهان رسوخ کرد که انقلاب یعنی مبارزه با آمریکا که باعث دور شدن از هدف اصلی شد. نفوذ گروه های چپ گرا ریشه این پدیده است و بدون آگاهی از تاثیر حزب توده و کشور شوروی این تفکر شکل گرفت. عده ای همچنین اینگونه جلوه دادند که

رابطه یا مذاکره با آمریکا ملازم با تسلیم یا لاقبل به معنی اعتماد به آنهاست. درحالیکه همانطور که با سایر کشورها در ارتباطیم با حفظ آرمان های خود بهتر بود مشکلات اجتناب پذیر برای انقلاب درست نکنیم. چرا لابی ایران نباید در کنگره آمریکا موثر باشد و حقایق را به گوش آنها برساند؛ بجای آنکه دروغ هایی را از منافقین و لابی صهیونیسم و عربستان و امارات دریافت کند؟ سوالی که در اینجا مطرح می شود و البته قابل تأمل است؛ عدم تسخیر سفارت انگلیس است. عمق نفوذ و فتنه های شکل گرفته از منشا بریتانیا، بر کسی پوشیده نیست؛ اما در عمل، سفارت آمریکا هدف قرار گرفت بنابراین باور متفکران سیاسی، اهداف پشت پرده این عملیات پوشیده است و یا حداقل قابل پرده برداری نیست.





حجاب یک مانع بزرگ!

مهسا زینلی

حجاب برای زنان محدودیت یا آزادی

چند روز پیش کتاب خاطرات سفیر را میخواندم. در بخشی از این کتاب یک مبلغ مسیحی با اشاره به پوشش حضرت مریم خطاب به نویسنده می گوید: «این یک پوشش مذهبی ست و الان امکانش نیست زنان از این پوشش استفاده کنند، این پوشش برای آن دوره هست نه الان»

در جای دیگری از کتاب توضیح می دهد خواهران در مدارس مذهبی حجاب کامل دارند چون این کار آنها ست و افراد بسته به شغل شان حجاب متفاوتی دارند.

اما سوال اینجاست آیا واقعا زنان با حجاب، نمیتوانند به صورت عادی در اجتماع فعالیت کنند و آیا حجاب مانع موفقیت افراد است؟ اگر اینطور است پس بانوان محجبه ی موفقى مانند دکتر بهناز حیدرچی (کاشف پادتن ایدز) و یا خانم تاهامی عامر (از دانشمندان برجسته ناسا)، چگونه به این مهم دست یافتند؟

خانم دکتر سهیلا سامی نخبه ی جراح مغز و اعصاب و شاگرد پروفیسور سمیعی از دیگر بانوان محجبه ای ست که اذعان داشته، حجاب در زمینه جراحی هیچ محدودیتی برای ایشان نداشته است.

شاید باورش کمی سخت باشد که یک خانم مسلمان آمریکایی بتواند مدال المپیک را بگیرد ولی خانم ابتهاج محمد، قهرمان شمشیربازی یک بانوی محجبه و سیاه پوست است که خود را نماد تغییر در آمریکا میداند.

در طول تاریخ هزاران بانوی محجبه موفق چون دکتر مریم اسلامی،

دکتر مریم کوچکی، لیلیا علاوا، ماریا ادریسی و... هستند که حجاب را مانع موفقیت خود ندانسته و به درجات والایی در زمینه های مختلفی رسیده اند.

جودیت میل خبرنگار نیویورک تایمز حجاب را عاملی برای فعالیت آزادانه تر و بدون مزاحمت برای بانوان میدانند. جولیا آماتو، وزیر ایتالیایی، حجاب اسلامی را یک محافظ برای زنان برمی شمارد.

این در حالی ست که ارمغان قانون ممنوعیت حجاب در فرانسه، نامنی بیشتر زنان فرانسوی بوده است. به طوری که مکرون رئیس جمهور فرانسه در توثیتی از عدم امنیت زنان در حمل و نقل عمومی ابراز نگرانی کرده است و نتایج تحقیقات یک نهاد حکومتی در فرانسه نشان داده ۵۱ درصد از زنان این کشور هنگام استفاده از وسایل نقلیه عمومی احساس ناامنی می کنند.

حجاب امری فطری است که رعایت آن در ظاهر و رفتار سلامت جسمی و روانی را تامین می کند و زن می تواند براساس استعدادهايش و نه صرفا ظاهر و بدنش، بدون مزاحمتی در جامعه حضور داشته باشد و فعالیت کند. همان گونه که ویل دورانت می گوید: «زنان به تجربه آموخته اند که دست و دلبازی باعث طعن و تحقیر آنها خواهد بود و این امر را به دختران خود یاد دادند.

آنچه را که بجوییم و نیابیم گرانبها و ارزشمند است. هرچه خود و ارزش های وجودی خود را در جامعه حفظ کنند کمتر مورد آزار روحی و جسمی قرار خواهند گرفت»





شب یلدا...
 بچه که بودیم، چه کیفی میداد...
 منتظر بودیم تا شب یلدا برسه و
 میگفتیم آخ جون امشب بیشتر
 وقت داریم بخوابیم...
 فکر میکردیم اون روز، به جای
 ۲۴ ساعت، ۲۵ ساعت هست و
 یک ساعت وقت اضافه تر داریم،
 اما ای دل غافل... فقط کمی
 زودتر آفتاب غروب میشه و از
 اون ور هم کمی دیرتر طلوع
 آفتاب ...
 اما خب الان هست که متوجه
 میشیم، یلدا صرفا بهانه ای بود
 برای دورهمی با اقوام و آشنایان
 رفتن به منزل بزرگان فامیل و
 گفتن و خندیدن ...
 خوندن شعرای حافظ
 بگو و بخندها و دور هم انار
 خوردنا ...
 و چه خوب سنتی هست این
 شب یلدا ...
 بد نیست کمی هم راجع به
 تاریخچه یلدا صحبت کنیم:
 ریشه کلمه یلدا متعلق به زبان
 سریانی است و به معنای تولد یا
 میلاد است. در برخی منابع آمده
 است که پس از مسیحی شدن
 رومیان، سیصد سال پس از تولد
 عیسی مسیح، کلیسا جشن
 تولد مهر را به عنوان زاد روز
 عیسی پذیرفت، زیرا زمان دقیق
 تولد وی معلوم نبود. در واقع
 یلدا یک جشن آریایی است در
 ایران و سرزمین های هم
 فرهنگ مجاور، از شب آغاز
 زمستان با نام «شب چله» یا
 «شب یلدا» نام می برند که
 همزمان با شب انقلاب زمستانی
 است.
 یکی از آیین های شب یلدا در
 ایران، انس گیری با دیوان حافظ
 وفال گرفتن از آن است.

مردم دیوان اشعار لسان الغیب را
 با نیت بهروزی و شادکامی می
 گشایند و فال دل خویش را از او
 طلب می کنند. در برخی دیگر از
 نقاط ایران نیز شاهنامه خوانی
 رواج دارد. نقل خاطرات و قصه
 گویی پدر بزرگ ها و مادر بزرگ
 ها نیز یکی از مواردی است که
 یلدا را برای خانواده ایرانی
 دلپذیرتر می کند. اما همه این ها
 ترفندهایی است تا خانواده ها
 گرد یکدیگر جمع شوند و
 بلندترین شب سال را با شادی و
 صفا سحر کنند.
 در سراسر ایران زمین، جایی را
 نمی یابید که خوردن هندوانه در
 شب یلدا جزو آداب و رسوم آن
 نباشد. در نقاط مختلف ایران،
 انواع تنقلات و خوراکی ها به تبع
 محیط و سبک زندگی مردم
 منطقه مصرف می شود اما
 هندوانه میوه ای است که هیچ
 گاه از قلم نمی افتد، زیرا عده
 زیادی اعتقاد دارند که اگر
 مقداری هندوانه در شب چله
 بخورند در سراسر چله بزرگ و
 کوچک یعنی زمستانی که در
 پیش دارند سرما و بیماری بر آنها
 غلبه نخواهد کرد.
 یلدا تون مبارک ...

شبی که اشتهان دارد!

محمد امین شبانی





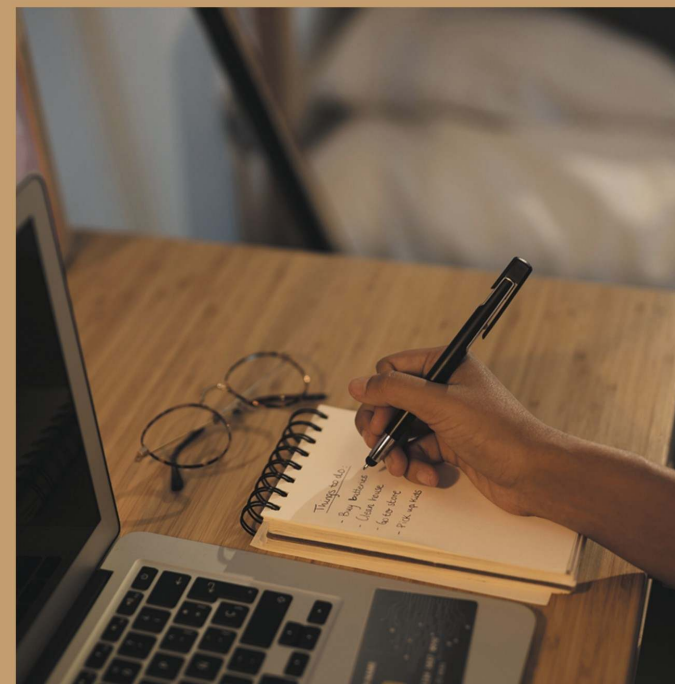
انسان از بدو تولد تا قبل از مستقل شدن، زمان نسبتاً زیادی را با مادرش میگذراند. به طور کلی فرزندان، زمانی را که صرف ارتباط با مادر خود میکنند، نسبت به مدت زمانی که با پدر یا سایر اعضای خانواده می گذرانند، بسیار زیاد و قابل توجه است. از جمله مهمترین عواملی که این موضوع را موجب می شود؛ شاغل بودن و عدم حضور پدر در خانه و کنار خانواده در تمام طول روز است. در واقع پدر به طور معمول قبل از بیدار شدن فرزندان از خانه بیرون می رود. و در پایان روز، زمانی به خانه بر میگردد که یا فرزندان خواب هستند یا پدر دیگر انرژی و توانی برای همنشینی و همصحبتی با اعضای خانواده ندارد. در نتیجه دامنه ی ارتباط با پدر بسیار کوچکتر از دامنه ی ارتباط با مادر خانواده است. در یک نگاه اجمالی و به طور کلی، تمام عوامل ذکر شده حاکی از نقش پررنگ مادر در تربیت فرزندان است. مادر به علت زمان زیادی که با فرزندان در خانه میگذراند، تقریباً از تمام وقایعی که در طول روز در خانه و یا برای اعضای خانواده اتفاق میافتد آگاه است و تسلط بیشتری بر اعضا خانواده، علی الخصوص فرزندان دارد. تا به حال به اولین کلماتی که از دهان یک کودک بیرون می آید دقت کرده اید؟ تقریباً بیشتر کودکان، اولین کسی که صدا میزنند مادرشان است. شاید بتوانیم بگوییم آنها بیشتر، رفتارهای مادرشان را تقلید میکنند،

بیشتر مثل مادرشان صحبت میکنند، بیشتر به مادرشان وابسته هستند و در نهایت، مادرشان را بیشتر دوست دارند. نقش مادر در تربیت دختر خانواده نسبت به پسر خانواده نیز پررنگتر است. دختران بیشتر از پسران به مادرشان توجه کرده و سعی میکنند شبیه آنها رفتار کنند. پس اینجا به اهمیت حضور و نقش تربیتی مادر پی میبریم. به طور مثال اولین بازی که دختران انجام میدهند و آنرا بیشتر از همه بازی ها دوست دارند و تقریباً هرروز بازی میکنند، بازی "خاله بازی" است. آنها در این بازی مهارت مادر بودن را تمرین میکنند، بی آنکه بدانند که چگونه مادر باشند. اگر به بازی آنها دقت کرده باشید، آنها مهارتهایی را که از مادرشان در خانه آموخته اند، عیناً در بازی به کار میبرند؛ پس مادر در این زمینه هم میتواند به طور غیرمستقیم بر روی تربیت فرزند دختر تاثیر بگذارد. کالم مادر نیز از دیگر مواردی است که بر تربیت فرزندان اثر میگذارد. اینکه مادر با پدر خانواده و دیگر اعضای خانواده و یا حتی افراد دیگر چگونه و با چه ادبای صحب می کند، عامل بسیار مهمی است. فرزندان با توجه به زمان زیادی که با مادر خود می گذرانند، طبیعتاً کالمشان هم بسیار نزدیک به کالم و ادبیات مادرشان میشود. پس شایسته است مادر در حضور فرزندان از به کار بردن الفاظ ناپسند استفاده نکند و تا جایی که میتواند خوب سخن بگوید تا فرزندان نیز نیکو کلام شوند. با توجه به موارد گفته شده، مادران

باید بکوشند تا در نقش خود، بهترین باشند و با تاثیر بر رفتار و شخصیت و تربیت فرزندان، انسانهایی شریف، نیکو سرشت و فهیم، که انسانیت وبزرگی بارز آنهاست، به جامعه تقدیم نمایند.

نقش مادر در تربیت فرزند!

الهام همایی بروجنی



روز نویسندگان بر عشاق مکتب علم و ادب گرامی باد.



خالق، عاشق، مسلح به دفتر و مکتب، نگارنده دست نوشته هایی با عطر بهشت

این ویژگیها برای فردیست که قلمش برنده تر از شمشیر است. آری؛ نویسنده را میگویم. الزمه نویسنده شدن عشق و قلم است؛ چراکه نویسندگی فقط یک شغل نیست، خود خود معرفت است. همین قلم در آمیخته با عشق چه ها که با خیال خواننده نکرده است. به راستی که نوشته ها، پیغامبر سعادت بشریتند. اگر که در نویسندگی عظمت و شکوه را جستجو کنی، به جمله‌های دست پیدا میکنی: «ن، والقلم ما یسطرون» "یسطرون" چه عبارت زیبایی!

نویسنده بدون نوشته کاری از پیش نمیرد. همین دست نوشته ها سرنوشت ها را تغییر داده، نجات بخش بوده، مرهمی برای مردم بوده و هزاران کار ارزشمندی که در مقال نمیگنجد و نمیتوانی حتی تصور کنی از دست نویسنده و قلم جادویییش چه ها که بر نمی آید. همواره زنان نقش پررنگی در جامعه داشته و بطور شگرفی اثرگذار بوده اند. از زنان فهیم سرزمینم به سیمین دانشور اشاره میکنم که افتخار هر ایرانی

است. نخستین زنی بود که بطور حرفه ای به زبان فارسی داستان مینوشت. زاده بهار ۱۳۰۰ در شهر گل و شهد، شیراز، بود و در خانواده‌های باعلاقه به ادب و هنر تربیت شد. بانوی داستان سرای ما، تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده ادبیات

دانشگاه تهران گذراند. در این مدت در رادیو تهران مشغول به کار شد و با نام "شیرازی بی نام" در روزنامه ایران، مقاله مینوشت. اولین مجموعه داستان کوتاه را با عنوان "آتش خاموش" منتشر کرد و در بهار ۱۳۲۹، با جلال آل احمد ازدواج کرد که نقطه عطفی در زندگی ادبی وی بود.

دکتری ادبیات را از دانشگاه تهران گرفت و در سال ۱۳۳۱، به آمریکا رفت و ۲ سال در دانشگاه استنفورد، رشته زیباشناسی خواند. در این مدت داستان ها و رمانهایی مینوشت که در آنها به جایگاه زن توجه ویژه‌ای شده بود. در نهایت آفتاب زندگی سیمین در سال ۱۳۹۰، بر اثر بیماری آنفولانزا غروب کرد. از آثار وی میتوان به آتش خاموش، شهری چون بهشت، از پرده های مهاجر بپرس، جزیره سرگردانی، سووشون و... نام برد که مشهورترین آنها، رمان سووشون است که به ۱۷ زبان دنیا ترجمه شده است.

{بدیش اینه که عشق و هوس وقتی به سراغ آدم میاد که آدم باید خودش سازه. آدمهایی خوشبختند که عشق به موقع به سراغشون بیاد؛ یعنی وقتی بیاد که کاری برای خودشون در این دنیا کرده باشن. کاش اختراعی میکردن که نیروی جوانی با عشق فلج نشه! - شهری چون بهشت، ص ۱۱۸ -

نویسندگان، خالق ماندگارترین اثرات اند که به پرواز کلمات، روح میبخشند و به راستی چه زیباست اندیشه‌های که در مقابل قلم، زانو بزند و کلمات را به زانو در بیاورد.

سارا فصیحی



گللابی کال

خانه بودیم که برسد آن وقت امانش نمیدادیم، طفلکی ها کال و نرسیده به دست ما جوانمرگ میشدند.

سبز و توت و همچنین درخت ازگیل جنگلی.

آنقدر پای این درختها گفتیم و خندیدیم و کودکیمان را در شاخه های بی منت آنها به یادگار گذاشتیم که ندانستیم روزها چطور گذشت.

مادرم همیشه مشغول بچه داری بود، یا بچه رو کولش بود یا در بغلش، آنقدر کار داشت که هیچوقت او را در حال استراحت نمیدیدیم.

صبح که میشد یا به باغ میرسید یا به خانه. آن روزها، آدمها بیشتر تلاش میکردند انگار خستگی ناپذیر بودند و امیدوارتر به آینده.

مهربانی و عشق در نگاههایشان موج میزد، وقتی که میبخشیدند و تلاش میکردند. سادگی و محبت به راحتی پیدا میشد چیزی که امروزه نایاب شده.

کسی به فکر مد و لباس و چینش خانه و عوض کردن پرده و میل نبود. همه خانه ها شبیه هم بودند.

اتاقها، پرده، فرش، ساده و یکرنگ. اگر مهمان کسی میشدی احساس غریب نمیکردی چون خانه اش شبیه خانه تو بود. خنده و شادی بود که حالت را خوب میکرد.

سفره ها با محبت و قناعت تزیین میشد نه با انواع سس و سالادهای گرم و سرد فرانسوی و اسپانیایی که اگر زله نرم رنگارنگ روی سفره ات نباشد برچسب بی سلیقگی میخوری و تمام زحماتی که کشیده‌ای به باد میرو.

این خانه به آن خانه میشد. کسی دلش نمی آمد غذای ساده ای که درست کرده تنها بخورد، قبل اینکه برای خانواده میداد که بلند شو ببر به همسایه

بده، تنرس غذا تمام نمیشود، البته با شنیدن این جمله خیالمان راحت میشد که سهم مان محفوظ است.

در خانه ما سر بردن غذا همیشه دعوا بود و طبق معمول باید من میرفتم چون کوچکتر بودم.

روزهای آخر تابستان بود، قدم های پاییز بی منت و دست و دلباز می آمدند تا دخترچه های نقاشیمان را رنگ بزنند و ما در حسرت روزهای دلنشین بمانیم.

صبح با صدای مادرم بیدار شدم که با پدرم حرف میزد؛ برای بچه ها باید لباس و کیف

بخرم، مدرسه ها باز بشه دیکه وقت نمیکنم این بچه هم امروز خیلی بیتابی میکنه شاید داره دندون در میاره.

پدر هم مثل همیشه فقط سرتکان میداد و حرف های مادر را تأیید میکرد. طفلکی بابا از صبح زود تا غروب یکسره کار میکرد شکم هفت

سر عائله را سیر کردن سخت بود. من هم با چیزی های پف کرده نگاهشان میکردم، میخواستم بدانم امروز برایم لباس و کیف نو میخرند یا نه. به هر زحمتی

بود بلند شدم خودم را کنار پنجره رساندم. شیشه های پنجره آنقدر تمیز و براق بودند که مادرم حسرت یک لک را بر دل آنها گذاشته بود.

خواستم با بخار دهانم (ها) کنم بعد با انگشتم روی بخار قطرات نقاشی بکشم.



کوچه، دیشب آنقدر باران باریده بود که کوچه پراز چاله های آب شده بود.

خانم امینی را دیدم که با چتر رنگباز با عجله دارد میرود. داشتیم تا انتها بدرقه اش میکردم.

ناگهان صدای مادر آمد: _ تا کی میخواهی کنار پنجره بمانی؟ من هزار تا کار دارم.

صبحانه را که خوردیم، مادر مشغول مرتب کردن خانه شد کمی کمکش کردم. بعد با ذوق رفتم لباس پوشیدم.

_ مادر! من آماده ام برویم دیر میشود. مادر با نگاه مهربانی گفت: «نگران نباش! میرویم.»

به سر کوچه رسیدیم از خوشحالی دست مادرم را رها کردم تا به بچه ها خریدهای تازه ام را نشان دهم.

صدای مادرم از پشت سرم میآمد: _ آهای دختر، مراقب باش! چه خبرته؟

خانه بی بی گل ابتدای کوچه بود، خانه ای قدیمی با حیاط بسیار بزرگ. دروازه خانه مثل همیشه باز بود. چند نفر داخل حیاط بودند و صدای ناله و گریه می آمد. لحظه ای میخکوب شدم که بینم چه

خبر است. چیزی دستگیرم نشد. مریم خانم از راه رسید. آرام با مادرم شروع کرد به صحبت. حالا همسایه ها یکی یکی آمدند و کنار خانه بی بی گل جمع شدند.

مادرم چادر گلکلی اش را روی سر جا به جا کرد. نگاهی به من انداخت و گفت: «مادر، برو خانه مراقب بچه ها باش تا من بیام!» با وسواس خاصی لباس و کیف جدید را داخل کمد گذاشتم. دوباره کنار پنجره رفتم، چقدر شلوغ بود!

مادر هنوز نیامده بود. صدای قلقل سماور تمام خانه را برداشته بود. خواهرم داشت برادر کوچکترم را روی پا میخواباند.

حوصله نداشتم کنار پنجره بروم. چتر را برداشتم و از خانه بیرون زدم.

هنوز باران میبارید و کوچه از طراوت باران خیس بود. به در خانه زهرا رسیدم به سبزه های خیسی که از لایه لای بلوک ها خودنمایی میکردند نگاهی کردم. حوصله

انتظار نداشتم با صدای بلند صدایش کردم: زهرا، زهرا! زهرا همکلاسی و رفیقم بود. به قول مادرم اگر روزی یکبار همدیگر را

نمیدیدیم روزمان شب نمیشد. خودش را جیباند به من که خیس نشود دوتایی زیر چتر جا نمیشدیم

دمپایی پلاستیکی اش در لایه لای گلولای نرم فرو میرفت. خندهام گرفت.

_ چرا چکمه نپوشیدی؟ زهرا با بی میلی گفت: «حوصله نداشتم.»

من هم قانع شدم و ادامه ندادم. زل زدم به خانه بی بی گل.

_ میدانی چه خبر شده؟ چرا خانه بی بی گل شلوغ است؟ زهرا چهره اش را درهم کشید و با لحنی محزون گفت: «مادرم میکه پسر بی بی گل شهید شده.»

چقدر این واژه برایم آشنا بود، «شهید» پارسال معلم کلاس اولمان شهید شد و چقدر دلمان گرفت.

بچه های کوچه "شهید محمدی" بزرگ شده اند و هر کدام مشغول زندگی‌شان.

هنوز عطر گلهای بی بی در کوچه جاری است. از درخت گللابی فقط تنه خشکش مانده با خاطره گللابی های کالی که خنده های

کودکیمان زیر سایه اش نقش بسته است و خاطره بی بی گل که برایم زنده است.

هنوز صدایش در کوچه میپیچد: "بچه ها! بگذارید گللابی ها جان بگیرند. هر وقت رسید آن وقت بخورید تا مزه اش به جانتان بنشیند."

شبیه عطر شهادت تنها پسرش که به جانمان نشست.

فاطمه حسین بیگی



زن، زندگی، آزادی" شعاری گوش نواز که این روزها ورد زبان همه ی مردم، فارغ از تفاوت های مذهبی، جنسیتی، سنتی، قومیتی و زبانی است.

در هفته های اخیر، واکنش های متفاوتی به این شعار داده شده است؛ بعضی ها میگویند این شعار تعدی به کرامت و شرافت بانوان است. شعاری بی خاصیت و بی مفهوم است.

بعضی دیگر بر این اعتقاد هستند که این شعار، مربوط به اسلام است. حال بیابید به طور جداگانه به معنای این کلمات بپردازیم. زن: مخلوق خداوند. انسانی با مشخصات روحی و جسمی خاص خود. دارای روحی لطیف و بسته به خانواده، محیط زندگی، قومیت و عوامل جغرافیایی.

دارای طرز تفکر و خلق و خوی منحصر به فرد. زندگی: زیستن در کره ی خاکی از زمان تولد تا زمان مرگ. سپری نمودن عمر. نحوه ی زندگی هر انسانی تحت تاثیر مکان و زمان تولد، خانواده ای که در آن متولد شده است و... است.

آزادی: از نگاه و منظر هر انسان معنای متفاوتی دارد. رها بودن. رهایی از قید و بندها و یا استقلال و استخلاص. برای اسیر و زندانی آزادی یعنی رهایی از بند و زندان. برای فردی که اسیر و زندانی نیست، آزادی یعنی اختیار چگونه زیستن.

آزادی از جنبه های زیادی قابل بررسی است. برخی از زیرشاخه های آن به شرح زیر است: آزادی اجتماعی، آزادی ادیان، آزادی اندیشه، آزادی بیان،

آزادی پوشش و... اما سوالی که پس از تعریف آزادی به ذهن هر فردی خطور میکند این است که آیا هر کسی میتواند در طول زندگی خود هر آنگونه که میپسندد رفتار کند و هر آنچه که میخواهد بر زبان جاری کند؟ اگر رفتار، گفتار و کردار یک نفر به دیگران لطمه وارد کرده و آزادی دیگران را خدشه دار کند، در این صورت آیا دیگران میتوانند دخالت کنند و آزادی او را محصور کنند یا خیر؟

برای مثال اگر یک شهروند بخواهد در زمین کشاورزی اش، خانه مسکونی بنا کند و به محیط زیست آسیب برساند، آیا قانون نباید مداخله کند؟ به نظر میرسد، ناچارا برای جلوگیری از هرج و مرج و آسیب های ناشی از آن میبایست قوانینی وضع گردد تا آزادی های افراد را محصور گرداند و برای آن چارچوبی تعیین گرداند. به نظر شما کدام مکتب درست است؟ فردگرایی یا جمعگرایی و یا مابین این دو؟

در فردگرایی، فرد هرگونه که دوست دارد زندگی می کند و قوانینی که آزادی فرد را محصور میکند وجود ندارد.

در جمعگرایی، اهمیت چندانی به فرد و آزادی های او داده نمیشود؛ بلکه آنچه که به نفع جامعه است، در نظر گرفته میشود و قوانینی وضع میشود که آزادی انسان را محدود میکند.

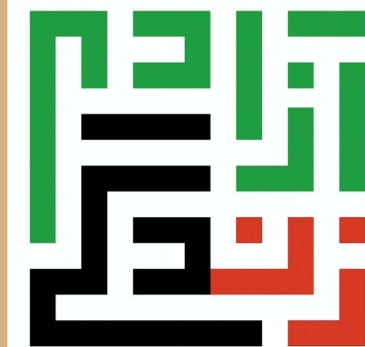
در دیدگاه مابین فردگرایی و جمعگرایی، در بعضی موارد به فرد و آزادی های او اهمیت بیشتری داده می شود و در برخی موارد نیز آزادی فرد در جامعه با وضع قوانین، محدود شده و به جامعه و کل افراد اهمیت بیشتری داده میشود.

برای نمونه در بعد اقتصادی، اگر کسی که ثروتمند می باشد، تمامی گندم تولیدی کشور را خریداری نموده و آنها را احتکار کند، آیا دخالت قانون، سلب آزادی او میباشد؟ برای آزادی حجاب و پوشش نیز باید ابتدا به مسائلی که تحت تاثیر آن قرار میگیرند، پرداخت و سپس تصمیم گرفت که میان فردگرایی و جمع گرایی کدام را انتخاب کرد.

البته در این مورد که یک مورد اجتماعی است، باید نظر مردم نیز شنیده شود و طبق آن تصمیم گیری ها انجام گردد. با توجه به مطالب گفته شده، آزادی یکی از مهمترین حقوق هر انسانی است و بدون آن، زندگی برای انسان بی معنی است. کشور و مردم ما نیز همواره آزاده بوده اند و به کسی اجازه ی تعرض به این حق را نداده اند. شهدای بسیاری برای آزادی نه تنها کشور خودمان بلکه برای آزادی مردمان مظلوم کشورهای دیگر نیز از جانشان گذشته اند.

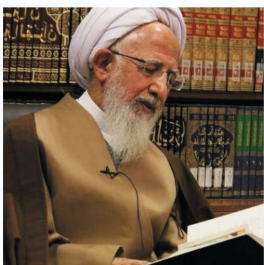
ما برای آزادی حجاب در برخی کشورهای اروپایی که داشتن حجاب را در قانونشان جرم اعلام کرده اند، تظاهرات برگزار میکنیم اما در قانون کشور خودمان، ما را از این قبیل آزادی ها محروم کرده اند و حتی مجازات های سنگینی وضع شده است. برخی در پاسخ به این سوال که چرا باید حجاب داشته باشیم، میگویند این قانون کشور است و باید به آن احترام گذاشته شود اما سوال اینجاست که آیا باید هر قانونی را قبول کرد؟ مگر در زمان رضاشاه که حجاب از سر زنان میکشیدند، نداشتن حجاب یک قانون نبود؟

اما آیا در آن زمان مردم آزادی خود را از دست دادند و در زیر بار این ستم رفتند؟



فاطمه سلگی

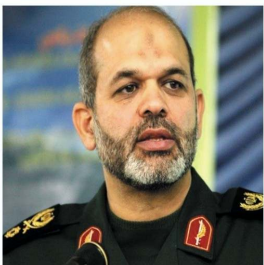
حضرت آیت الله جوادی آملی در پایان جلسه درس علوم قرآن امروز خود بیان داشتند: شعار « زن، زندگی، آزادی » را ما هم قبول داریم.



بهادری جهرمی در نشست پرسش و پاسخ با دانشجویان دانشگاه خواجه نصیر گفت: ما هم عرض کردیم شعارمان همین است « زن، زندگی، آزادی » و « مرد، میهن، آبادی »؛ دوستش داریم و میخواهیم به آن برسیم.



وزیر کشور احمد وحیدی با اشاره به اینکه جنگ امروز دشمن، جنگ ارزش ها است، اظهار کرد: کسانی که شعارهایی همچون زن، زندگی، آزادی را درست کردند؛ شنیع ترین صحنه ها را برای دفاع از زنان به وجود آوردند و آزادی را در بی حجابی و بی حیایی زنان میبینند.





حامیان شعار



فاطمه رضانی

زن زندگی آزادی سه کلمه ای که چندین سال است شنیده می شود. اولین بار از زبان زنان معترض کردستان ترکیه شنیده شد و دو ماه اخیر هم، شاید بتوان گفت که از جمله واژگانی است که بیشتر از دیگر کلمات گفته و شنیده شده است. آیا این شعار یک رویاست یا هدف؟ آیا این کلمات واقعا با همان معنای واقعی خود به کار می روند؟ آیا کسانی که این ها را بر زبان جاری می کنند، مقصودشان واقعا همین است؟؟

اگر این چنین باشد، که ما نیز تابع و پیروشان هستیم؛ چراکه این انقلابی که به گفته این افراد مانع آزادی زن است با همین هدف بنا شد. این همان شعاری است که ۴۴ سال پیش، مردم در خیابان ها سر می دادند؛ چراکه می دانستند، زن نمادی از آزادی و زندگی است و شخصیت والای مادر، از کالبد آن بیرون می آید. زن پاکدامن و درستکار است که جامعه ای سالم به ارمغان می آورد. اما بحث اینجاست که آیا منظور از آزادی چیست؟ منظور از زن، در سخنان این افراد چیست؟

نحوه برخورد و نوع تعاملشان باعث می شود که معانی دیگری در ذهن ایجاد شود. معانی که بیشتر به سمت برهنگی و ولنگاری سوق دارد؛ البته که همه این افراد این گونه نیستند و تفاوت های رفتاری و دیدگاهی زیادی بین معترضان دیده می شود. اگر منظور از آزادی، برداشتن حجاب است؛ که باید گفت ما در جامعه کسی را محکوم به گذاشتن حجاب نکرده ایم؛ چراکه این پوشش مطرح شده در قانون کشور، واقعا در قلمرو حجاب نیست؛ چون فقط گذاشتن یک شال و روسری روی سر، معنی حجاب را

نمی رساند. این فقط یک قانون است. مثل همه قانون های دیگر کشور خودمان و دیگر کشورها. اما اگر بحث به طور جدی روی بی عدالتی ها و تبعیض هایی است که در جوامع مختلف علیه زنان اتفاق می افتد و در پی آن جنبش های مختلف و دیدگاه های فمینیستی شکل گرفته است؛ ما هم موافق آنیم. اما مشکل اینجاست که چرا باید در جامعه و نظامی که بر پایه عدالت و برابری زن و مرد شکل گرفته، این سخنان شنیده شود؟ در جامعه ای که زن حق حضور کامل در جامعه را دارد. مانند مردان حق هرگونه فعالیت اجتماعی را دارد و بیشتر از سایر ملل مورد ارج است و کمتر مورد آزار از سوی محارم و غیرمحارم خود قرار می گیرد.

پس واضح است که مقصود اکثریت این افراد برداشتن چارچوب و حریم زن و مرد است. حریمی که بودنش باعث عزت زن است. بدتر از همه، این ها حامیان این افراد کشورهایی هستند که کمترین ارزشی برای زن قائل نیستند. درست است زن حضور کامل در اجتماع دارد و به تمامی فعالیت هایش می رسد؛ اما همواره یک دلهره و استرس با او همراه است. استرس مورد آزار قرار گرفتن.

در این جوامع زن به عنوان کالای جنسی تلقی می شود؛ حتی در اسرائیل و هلند و.. فروشگاه های خرید و فروش زن وجود دارد. اندیشمندان زن را عامل تباهی و فساد جامعه می دانند؛ درحالیکه اندیشمندان کشور ما و اکثر ملل اسلامی، زن را محور جامعه و نیروی محرک بهبود تمامی فعالیت های اجتماع می دانند؛ چراکه زن است که بیشتر با نسل آینده در تعامل است. مادر پاک، فرزند پاک به ارمغان می آورد. پس هدف از این شعار در

جامعه ایرانی هدفی نیست که ما در سر می پرورانیم. هدف از این شعار، رفع بی عدالتی علیه زنان ایران نیست؛ چراکه تبعیض علیه زنان در دیگر کشورها خیلی بیشتر از ایران مشاهده می شود؛ بلکه هدف، زیر پا گذاشتن قوانین اسلام و تکه تکه کردن کشوری است که سال هاست اتحادش زبانزد خاص و عام است و در این میان، زنان بهترین وسیله برای رسیدن به این مقصود هستند. زنانی که میبندارند یک متر پارچه، مانع آزادی آنان شده است.





مصاحبه

زهرآبادینلو

۱. سلام لطفا خودتان را معرفی کنید و در مورد وضعیت تاهل و شغل خود بفرمایید؟
سلام سما کرمانی هستم دانشجوی ارشد آموزش بهداشت ورودی ۱۴۰۱ دانشگاه علوم پزشکی قم و استخدام رسمی وزارت بهداشت هستم و دو سالی هست متاهل می باشم ولی هنوز فرزندی ندارم.

۲. ممنون میشم بفرمایید ورود به مقطع کارشناسی شما در چه سالی و چه رشته ای و در کدام دانشگاه بوده است؟
سال ۸۶ کارشناسی مامایی دانشگاه آزاد اسلامی قم قبول شدم و در سال ۹۰ تمام کردم و با فاصله ۱ سال یعنی در سال ۹۱ طرح شروع شد و ۲ سال طرح رو در پایگاه سلامت گذروندم و بعد مربی بالینی دانشگاه بوم و آموزش می دادم

۳. چگونه ب سمت مربی شدن رفتید؟
با توجه ب شناختی ک از من همکارای ستادی مرکز بهداشت داشتند من رو معرفی کردند به دانشگاه و به عنوان حق التدریسی وارد کار شدم. و در درمانگاه پنبه چی واحدهای عملی را آموزش می دادم

و از ابان ماه سال ۹۴ با شروع طرح تحول نیروی ثابت پایگاه سلامت شدم و به عنوان شرکتی مشغول به کار شدم

در سال ۹۷ از طرف دانشگاه علوم پزشکی قم از مونی برای گرفتن نیرو در بیمارستانها گرفته شد بنده ام با کارشناسی مامایی در این از مونی قبول شدم ولی وارد عرصه کار نشدم بدلیل اینکه در محیط بیمارستان نمیتونستم کار کنم در همان پایگاه سلامت به صورت شرکتی کار کردم تا سال ۹۹ که از مونی استخدامی وزارت بهداشت را

شرکت کردم. و من هم با اینکه ماما بودم باید منابع بهداشت عمومی را برای از مونی میخوندم و کارم نسبت به افرادی که دارای کارشناسی بهداشت عمومی بودند سخت تر بود

۴. چگونه توانستید با وجود ازدواج و شاغل بودن خودتون را برای از مونی آماده کنید؟
از هر فرصتی برای خوندن هم از مونی استخدامی و هم از مونی ارشد استفاده کردم در هر حالتی در حال خوندن منابع بودم هم در خانه هم سرکار هم در مهمانی ها

۵. چرا با وجود داشتن کارشناسی مامایی در از مونی ارشد رشته بهداشت عمومی شرکت کردید؟
چون تقریبا ۱۰ سال ب صورت شرکتی در مرکز بهداشت کار کرده بودم و با محیط انجا نسبت به بیمارستان بیشتر آشنا و سازگارتر بودم و با توجه به روحیاتم با مرکز بهداشت و در از مونی استخدامی هم به عنوان مراقب سلامت مشغول به کار شده بودم تصمیم گرفتم که ارشد هم آموزش بهداشت بخونم که در راستای حیطه کاری خودم هم می شد.

۶. چندبار برای کنکور ارشد شرکت کرده بودید و آخرین رتبه شما چن شده بود؟
من ۲ بار کنکور ارشد دادم بار اول چون به مراسم عروسیم نزدیک بود در کنکور مجاز شدم ولی در دانشگاه قبول نشدم اما بار دوم با رتبه ۴۶ از مونی ارشد قبول شدم

۷. در حیطه کاری مدرک کارشناسی با مدرک ارشد از نظر میزان حقوق و جایگاه چه تفاوتی دارد؟
کارشناسی با ارشد از لحاظ میزان حقوق تفاوت چندانی ندارند ولی برای کارهای مدیریتی و نیروهای ستادی طبیعتا از نیروهای با مدرک

ارشد استفاده میکنند.

۸. از چه زمانی مطالعه برای از مونی را شروع کردید و از چه منابعی برای ارشد استفاده کردید لطفا نام ببرید و ضریب هر یک از دروس از مونی ارشد هم میفرمایید؟
۴ ماه با کیفیت و دقیق خوندم به طور میانگین روزی ۵ ساعت در حال مطالعه برای ارشد بودم منابع

۱. منبع برای ۴ درس بهداشت عمومی و آموزش بهداشت و روانشناسی و جامعه شناسی یک در برنامه جامع از ازادبخت را میخوندم

۲. هم چنین آموزش بهداشت خالدرحمانی و دکتر حاتمی را خوندم

۳. زبان از کتاب لغات ۵۰۴ برای گرامر هم کتاب دکتر دخیلی استفاده کردم.

ضریب دروس ارشد بهداشت عمومی ۲ / آموزش بهداشت ۳ / روانشناسی و جامعه شناسی ۱/۵ / زبان ۳

۹. در طول مطالعه ناامید می شدید و تمایل داشتید که دیگه ادامه ندید؟
از اونجایی که من کارشناسی مامایی بودم همیشه فکر میکردم که بچههای بهداشت عمومی از من برای از مونی ارشد جلوتر هستند به همین دلیل بیشتر از توانم برای خوندن و تست زدن استفاده می کردم که یک وقتی از بقیه عقب نمونم.

۱۰. برای تست زنی از چه فرس هایی استفاده می کردید؟
کتابهایی که برای خواندن در برنامه آنها استفاده می کردم دارای تست هم بودند علاوه بر اینکه از تست های آنها استفاده می کردم تقریبا از مونهای ۱۰ سال اخیر ارشد هم

کار کردم.

۱۱. در از مونی ارشد بهداشت عمومی از نوع آموزش بهداشت کدام درس بین داوطلبان از مونی تعیین کننده قبولی می باشد؟
زبان و آموزش بهداشت

۱۲. نمراتی که برای هر درس در از مونی ارشد کسب کردید را می فرمایید؟
آموزش بهداشت ۵۰٪ / بهداشت عمومی ۵۰٪ / روانشناسی و جامعه شناسی و زبان ۲۰٪

۱۳. نحوه مطالعه شما در ماه آخر به چه صورتی بود؟
بیشتر تست خوندم من برای خوندن در کل تایم مطالعه ای که داشتم نکات مهمی که از درسنامه یادمیگرفتم را حتما به صورت دسته بندی شده در دفتر خلاصه نویسی خودم یادداشت می کردم و در ماه آخر علاوه بر تست زنی روی این دفتر خلاصه خودم راهم میخوندم.

در واقع مرور بنده با دفتر خلاصه هام بود بعلاوه پاسخ تشریحی تست هایی که کار می کردم.

۱۴. آیا رشته آموزش بهداشت جای پیشرفت دارد؟
در کشور ما با توجه به اینکه جمعیت روبه سالمندی میروند و نیاز به مراقبت بیشتر میشود بله جای پیشرفت دارد. علاوه بر این به خود فرد هم برمیگردد که پیگیر باشد و تلاش کند برای پیدا کردن جایگاه خودش در این رشته

۱۵. در مورد نقاط ضعف و قوت دانشگاهی هم که قبول شدید لطفا بفرمایید.
یکی از نقاط ضعف دانشگاه ساختمان قدیمی ان هست و سایت بروز با امکاناتی درجه ۱ ندارد و مجبوریم برای کارهای مقاله نویسی و پروژه همیشه لپ تاپ همراه داشته باشیم مشکل نت هم خیلی

زیاد داریم و به سختی میشه وصل شد.

۱۶. اگر به عقب برگردید چه تغییری در شیوه درس خواندن خودتون انجام میدید؟
حتما زودتر شروع میکنم و تایم بیشتری را برای مطالعه در نظر می گیرم من چون دیر شروع کردم و تایم کم بود در همان تایم کم خیلی فشرده درس خوندم و تایم خواب به شدت کمی داشتم و اذیت شدم ولی اگر به عقب برگردم حداقل ۶ ماه برای از مونی ارشد زمان میزارم.

۱۷. چه کسانی در قبول شدن شما تاثیر بسزایی داشتند؟
همسرم خیلی تشویق کرد و امید زیادی بهم میداد و در هر شرایطی همراهیم میکرد.

۱۸. در نهایت چه توصیه ای برای داوطلبان این رشته دارید؟
حداقل ۶ ماه زمان بزارند و یک برنامه ریزی منجسم و پیوسته و قابل اجرا داشته باشند و حتما از هر فرصتی برای درس خوندن و مطالعه استفاده کنند



